فهرست

[مقدمه 2](#_Toc64981490)

[قاعده اصولی در جمع مطلق و مقید: 2](#_Toc64981491)

[تکمیل قاعده اصولی: 2](#_Toc64981492)

[1.ضوابط احراز وحدت و تعدد حکم: 2](#_Toc64981493)

[2.همیشگی بودن حمل مطلق بر مقید در احراز وحدت؟ 3](#_Toc64981494)

[ادامه نکته چهارم: 3](#_Toc64981495)

[اشکال و قائل شدن به تفصیل 5](#_Toc64981496)

[نکته پنجم: 5](#_Toc64981497)

[اشکال: آیا حسن خلق پدیده روانی واحده است؟ 6](#_Toc64981498)

[جواب: انواع ملکات درونی 6](#_Toc64981499)

**بسم‌الله الرحمن الرحیم**

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / حسن خلق و سوء خلق

# مقدمه

به ترتیب مباحثی در ذیل بحث حسن خلق و روایاتی که در این باب ذکر شد عرض می‌کردیم. در نکته چهارم این سؤال مطرح شد که علاوه بر روایاتی که در همین باب در بحار و وسایل و سایر کتب در ترغیب به حسن خلق به‌عنوان مفهومی عام و کلی واردشده است طوایفی از روایات خاصه هم داریم که به نمونه‌ها و مصادیقی از حسن خلق ترغیب کرده است. بنابراین یک طایفه روایات عامه و مطلقه‌ای است که از حسن خلق ستایش می‌کند و ما را به آن ترغیب می‌کند و طایفه دیگر مجموعه‌ای از روایاتی است که به طوایف ریزتری تقسیم می‌شود و به مصادیقی از حسن خلق ترغیب و امر می‌کند. مثل حسن بشر و خنده‌رویی و سخن نیکو گفتن و امثال این‌ها. اینجاست که سؤالی مطرح می‌شود که نسبت این طایفه عامه که بر محور عنوان مطلق حسن خلق می‌چرخد با طوایفی که به نمونه‌ها و مصادیقی از حسن خلق ترغیب کرده چه نسبتی است؟ شبیه آن بحثی که در باب نظر در باب نکاح به اجنبیه در مقام اراده ازدواج داشتیم که مفصل بحث می‌کردیم. همان‌طور که در بحث نظر هم بحث کردیم این فرمول و قاعده خیلی در ابواب مختلف و مباحث مختلف روایات مطرح است که یک طایفه مطلقه داریم و طوایفی که به نمونه‌هایی از مطلق ترغیب و تشویق می‌کنند. حال در غالب امر الزامی یا استحبابی یا نهی تحریمی یا تنزیهی. تکرار می‌کنیم که به نکات اصلی تکمیلی برسیم.

## قاعده اصولی در جمع مطلق و مقید:

گفتیم اگر این مبحث را به قواعد دارجه و موجود در اصول عرض کنیم این را می‌گوید که این طوایف متعدده در یک موضوع که حالت اطلاق و تقییدی دارند اگر حالت مثبت و منفی باشند حمل مطلق بر مقید می‌شود که اینجا مصداق آن نیست اما اگر حالت مثبتات یا منفیات و سلبیات داشته باشند حمل مطلق بر مقید نمی‌شود مگر جایی که احراز وحدت حکم کنیم. حرفی که در اصول زده شده همین چند نکته است که روایات مطلق و مقید در هر بابی اگر وارد شد اگر مثبت و منفی بودند حمل مطلق بر مقید می‌شود. اگر مثبتات بودند یا منفی­های هم‌سنخ بودند و وحدت حکم را احراز کردید می‌گویند حمل مطلق بر مقید می‌شود مثل اعتق رقبه و اعتق رقبه مؤمنه در ارتماس رأس در ماء در ماه رمضان. و اگر مثبتین بودند یا مثبتات و منفیات بودند و وحدت حکم احراز نشد حمل مطلق بر مقید نمی‌شود و می­گوییم تعدد احکام است مثل اکرم العالم اکرم العالم العادل و اکرم العالم الفقیه العادل. این سه‌حرفی است که در اصول زده شده است. اما همان‌طور که عرض کردیم این مبحث در اصول کامل نیست و باید تکمیل شود.

## تکمیل قاعده اصولی:

تکمیلش به این مسئله است:

### 1.ضوابط احراز وحدت و تعدد حکم:

یکی اینکه آنجایی که همه مثبت‌اند یا منفی‌اند تقسیم می‌شوند به احراز وحدت حکم و عدم احراز وحدت حکم. در احراز وحدت حکم حمل مطلق بر مقید می‌شود و در عدم احراز حمل نمی‌شود و تعدد احکام را می‌گوییم. بحثی که در اصول کم است این است که با چه ضوابط و قواعدی می‌توانیم بگوییم اینجا حکم واحد است یا متعدد است؟ سلسله قرائن و شواهدی برای احراز وحدت یا عدم احراز وحدت حکم می‌شود آورد از قبیل نکاتی که در جلسه قبل گفتیم.

### 2.همیشگی بودن حمل مطلق بر مقید در احراز وحدت؟

مبحث دومی که در اصول باید بیاید و این بحث را تکمیل کند این است که در صورت احراز وحدت حکم آیا همیشه حمل مطلق بر مقید می‌شود؟ جواب این است که خیر. برخلاف آنچه در اصول تلقی می‌کنید و اظهار می‌شود که اگر وحدت حکم را احراز کردید مطلق را بر مقید حمل می‌کنید همیشه این‌طور نیست. آنی که در اصول مثال زده می‌شود این است که به‌عنوان نمونه اگر روایتی آمد و گفت در ماه مبارک رمضان ارتماس در ماء شد یا مجامعت شد اعتق رقبه و دلیل دیگری می‌گوید اعتق رقبه مؤمنه. ما مطمئنیم که شخص دو تکلیف ندارد. این مثال درستی است و حمل مطلق بر مقید می‌شود و گفته می‌شود مقصود رقبه مؤمنه است. مثال درست است اما واقعیت مسئله این است که همیشه حمل مطلق بر مقید نمی‌شود بلکه راه‌های دیگر هم وجود دارد. این هم در اصول باید تکمیل شود و باید گفته شود آنجا که مطلق و مقید همه مثبت یا منفی بودند و احراز وحدت حکم هم کردیم یا باید مطلق را بر مقید کرد مثل همین مثال اعتق رقبه در افطار در ماه رمضان. این در اصول گفته‌شده. یا اینکه حمل مطلق بر مقید نمی‌شود و مقیدات حمل بر مثالیت و مصداقیت می‌شوند. مطلق به اطلاقش باقی می‌ماند و حکم هم یکی است و مثال‌هایی که زده شده است نمونه‌هایی از مطلق است و بار اضافه ندارد. این راه دومی است که در اصول گفته نشده و باید گفته می‌شد. این‌یک بحث تکمیلی اصول است. پس در اصول در مبحث مطلق و مقید باید بگوییم یا مطلق و مقیدها مثبت و منفی‌اند که حمل مطلق بر مقید می‌شود. یا مثبتات همسان یا منفی‌های همسان‌اند گفته‌شده یا احراز وحدت حکم می‌شود یا نه. اگر احراز شود گفته‌شده حمل مطلق بر مقید می‌شود. باید توجه کرد که همیشه این‌طور نیست. گاهی حمل مطلق بر مقید می‌شود و گاهی مطلق باطلاقه محفوظ می‌ماند و مقیدات به‌عنوان‌مثال تلقی می‌شوند. تفکیک این دو شواهد و قرائنی می‌خواهد که باید برایش پیدا کرد.

سؤال: قاعده اولیه چه می‌شود؟ در متخالفین هم باید این احتمال را بدهیم.

جواب: در متخالفین هم شاید جای بحث‌هایی باشد.

سؤال: احتمال راه‌های دیگر همه‌جا هست. ممکن است با شواهد و قرائن خلاف قاعده اصولی پیش برویم ولی قاعده اولیه‌ای که اینجا در وحدت حکم عقلائیا باید جاری شود ظاهراً بدون قرینه و شواهد...

اگر هم باشد طرف مقابلش هم کم نیست لذا خیلی زود نمی‌شود این را گفت. درهرحال اینکه بگوییم غالباً این‌طور است یا کمتر است نمی‌دانم ولی باید این توجه باشد. این‌یک بحثی بود که گذشتیم. قابل‌تأمل هست نکته‌ای که مطرح کردید ولی طرف دیگر قصه حتی اگر تبصره باشد تبصره کوچکی نیست. بحث اصولی را بگذریم.

## ادامه نکته چهارم:

سراغ نکته چهارم که مطرح کردیم برویم. روایات می‌گوید حسن خلق داشته باشید نمونه‌هایی در چندین روایت هم داریم که اشاره‌شده است. حسن بشر و تبسم و کذا... نسبت این‌ها عموم و خصوص است و مثبتین‌اند و نکته‌ای در مقیدات نیست که مثبت و منفی شوند. چند احتمال دارد که مطرح شد. عمده هم این بود که در اینجا ما وحدت حکم را می‌پذیریم یا نه؟ مطلقات و مقیدات یک ملاک در کار است یا نه و تعدد حکم است؟ یک‌بار کسی می‌گوید احراز وحدت ملاک نکردم. وحدت را باید احراز کند و الا طبق قاعده تعدد تکالیف است زیرا خطابات متعدد است لحن هم متفاوت است ولو تفاوت به اطلاق و تقیید.

سؤال: ظهور بشر یکی از مصادیق حسن خلق است

جواب: همین را عرض کردیم. اگر ما و قاعده اولیه باشیم می‌گوییم هر خطابی ملاک خودش را دارد اگر دو تا هستند پس تعدد ملاک است. اصل تعدد ملاک است درجایی که عناوین متفاوت باشد. اگر تعدد ملاک را پذیرفتیم که قاعده اولیه هم همین است و تعدد ملاک‌ها که باشد حمل مطلق بر مقید نداریم باید بگوییم حسن خلق بماهو استحباب دارد و حسن بشر و تبسم هم علاوه بر ملاک مشترک ویژگی دارد که تأکید را می‌آورد. در این صورت حمل مطلق بر مقید نیست و تعدد احکام و ملاکات است. صورت دوم اینکه کسی اطمینان پیدا کند که ملاک یکی بیشتر نیست. تبسم و حسن بشر چیزی ندارد جز اینکه می‌گوید رفتار مناسبی نشان دهد. اگر این را کسی بگوید که وقتی عناوین را می‌سنجم می‌بینم در عنوان خاص چیز اضافه‌ای را احراز می‌کنم که نیست و فقط عنوان عام است. در این صورت وحدت ملاک است که یا باید بگوییم حمل مطلق بر مقید می‌شود. حسن خلق مطلق چیزی نیست و آن را حمل بر مقیدات کنیم. این‌یک راه است و اینجا حتماً ذهن این را نمی‌پذیرد برخلاف اعتق رقبه و اعتق رقبه مؤمنه که می‌پذیرفتیم اینجا ارتکازات ما این‌طور می‌گوید که نمی‌شود خود عنوان حسن خلق به‌عنوان امر مطلوب اخلاقی ملاک داشته باشد بنابراین اینجا باید راه بعد را طی کرد و آن اینکه بگوییم مطلوبیت در حسن خلق است و آنها مصادیق و نمونه‌هایند. در جلسه قبل این را گفتیم و گفتیم بعید نیست کسی بگوید وحدت ملاک و حکم است ولی حمل مطلق بر مقید نمی‌شود بلکه مقیدات حمل بر بیان مصادیق می‌شوند. یک حکم داریم که حسن خلق است و همه نمونه‌ها را هم می‌گیرد.

سؤال:تعدد یا وحدت حکم ملاک خاصی ندارد؟

جواب: با شواهدی باید احراز کند وحدت حکم را و الا اصل تعدد ملاکات است.

سؤال: این شواهد چهارچوب بندی ندارد.

جواب: عرض کردم در اصول از جاهایی است که باید بحث شود شاید بشود قاعده‌مند شود. حداقل بعضی شواهد هم می‌شود برایش آورد از قبیل اینکه کل و مطلق را گفته و در مصادیق هم تردیدی در همه کرده که نشان می‌دهد یکسان نیست. منتهی خیلی هم ضابطه پذیر شاید نباشد. انواع شواهد پراکنده می‌تواند انسان را به سمت وحدت یا عدم وحدت حکم برد. اصل عدم وحدت است.

این احتمالی است که داده شد. دوستان گفتند اگر شما وحدت حکم بگیرید و حسن خلق را اصل بگیرید و این مصادیق را به‌عنوان مصداق و نمونه تلقی کنید نقضی می‌شود و آن اینکه اگر در مقام عمل اگر یکی از مصادیق را عمل کرد مثلاً تبسم را داشت و حسن بشر نداشت ، جواب این است که اگر ملاک هم یکی باشد و آن حسن خلق باشد دو نحو تصویر می‌شود یک‌بار اینکه حسن خلق مجموعی است که اگر بعضی باشد و بعضی نه دیگر حسن خلق نیست اگر این باشد آن تلقی درست است. ولی ممکن است بگوییم حسن خلق انحلالی و استغراقی است یک حکم است و انحلال به مصادیق می‌شود. یکی را می‌آورد دیگری را ترک می‌کند. مراتب و تعدد مصادیق دارد. این اشکال وارد نیست. بله ممکن است درجاهایی به‌تنهایی حسن خلق نباشد و یکی دو تا باهم شود و در این صورت مجموعی است ولی خیلی جاها این‌طور نیست. می‌گوید حسن خلق به خرج داد و تحویلش گرفت ولی بعد در جای دیگری بداخلاقی کرد قابل‌تفکیک است ازاین‌جهت اشکالی نیست.

### اشکال و قائل شدن به تفصیل

اشکالی که می‌شود وارد کرد این است که بعضی مصادیق روایات ممکن است و بعید نیست خودش نوعی ملاک داشته باشد. مثلاً در مصافحه وقتی روایات مصافحه را می‌بینیم که مثلاً وقتی مصافحه می‌کند گناهان مثل برگ درختان می‌ریزد ممکن ست کسی بگوید نوع خاصی از حسن خلق مصالحی در آن است. این اشکال هست که وقتی مصادیق را می‌بینیم می فهیمم چیزی در کار است. مثلاً سلام هم همین‌طور است. لذا با توجه به این نکته جمع ما یک تفصیل است. می‌گوییم حسن خلق مطلوبیت مستقل دارد ولی مصادیق متفاوت است. در بعضی مصادیق که روایات را می‌بینیم می‌گوییم بار اضافه دارد و حمل مطلق بر مقید نمی‌کنید و وحدت حکم را قائل نیستیم و مصادیقی هم هست که شاید تعدد حکم نباشد.

سؤال: اینکه بگوییم حسن خلق مراتبی دارد که یک‌مرتبه تأکید شدید دارد

جواب: در همه بحث‌ها همین را می‌گوییم

سؤال: اینکه بار اضافه دارد در تأکید این بار اضافه یعنی همین؟

جواب: یعنی مراتب است. بارها گفتیم بار اضافه را افاده می‌کند این در نگاه اول است و با دقت می‌بینیم در یکجا نمی‌شود دو حکم مستقل بیاید و تأکید می‌شود. ازاین‌جهت است که با آن قاطعیتی که آن‌وقت می‌گفتیم نمی‌گوییم زیرا مصادیق را که نگاه می‌کنیم تلقی اولیه وحدت حکم را نمی‌شود تأیید کرد. جاهایی هم این‌طور نیست. پس جاهایی ممکن است حمل بر مصداقیت شود جاهایی نشود. اما در روایاتی که نسبت به مصداق خاص چیزی گفته نشده است وحدت حکم است و همان حسن خلق است. ازاین‌جهت است که این‌طور نیست که وحدت حکم خیلی هم به‌روشنی تلقی ابتدایی باشد. لااقل در برخی موارد را باید تعدد حکم بپذیریم. مصافحه و سلام و این‌ها.

# نکته پنجم:

همه آنچه تا الآن گفتیم راجع به حسن خلق رفتاری بود. اما غالباً این‌طور است که این رفتارها مبتنی بر صفاتی روحی و باطنی‌اند. در حسن ارتباطات یا رفتارها که در مقام ارتباط با دیگران است علاوه بر رفتارها حال باطنی هم در اشخاص و خودمان داریم که بعضی روحیه حسن خلق دارند بعضی ندارند. اینجا سؤال‌های سابق هم می‌آید که آن امر باطنی آیا حکمی دارد یا نه؟ و نسبت آن امر باطنی با رفتار ظاهری چه نسبتی است؟ این دو سؤالی است که مطرح است و پرسیده می‌شود که حسن خلق به‌عنوان پدیده درونی و امر باطنی حکمی دارد یا نه؟ پاسخ این است که بله. حسن خلق باطنی به‌عنوان ویژگی در باطن حتماً مطلوبیت دارد بله در وجوبی که می‌خواست به امور باطنی تعلق بگیرد تردیدهایی بود که مفصل بحث کردیم. آنی هم که مطرح شد این بود که قائل به‌تفصیل بودیم. غالباً نمی‌شود گفت امور باطنی متعلق الزام است ولی مواردی هم می‌تواند متعلق الزام شود. این در الزام بود. اما در مطلوبیت و رجحان و استحباب مانعی ندارد و حتماً حسن خلق باطنی که مبدأ صدور افعال می‌شود مطلوبیت و استحباب و رجحان دارد. یعنی عقلا یا شرعاً مانعی برای تعلق حکم به امور باطنی و جوانحی نبود بلکه باید حتماً محکوم به احکام خمسه باشد اگر امری اختیاری است. هرگاه امر باطنی اختیاری شد محکوم به یکی از احکام خمسه است. منتهی حکم الزامی وجوب و تحریم راحت نبود و قیدوبندها و مشکلاتی در کارش بود که قائل به‌تفصیل می‌شدیم. اینجا هم که مطرح است این است که حسن خلق به‌عنوان پدیده درونی مطلوبیت رجحانی دارد. دلیلش اولاً حکم عقل است. عقل می‌گوید اگر کسی می‌تواند امر باطنی حسن خلق را در خودش ایجاد کند عقل می‌گوید این کار را بکند حسن آن به‌عنوان داوری اخلاقی یا حسن تحصیل و حفظ آن امر عقلی مستقل است.

سؤال: اگر در مورد مواردی عقل می‌گوید حسن است حتماً واجب است.

جواب: واجب نیست. رجحان و مطلوبیت را عقل می‌گوید. این حکم مستقل عقل است. اصل رجحان و مطلوبیت از احکام مستقله عقلیه است و باقاعده ملازمه با تقریرهای مختلفی که دارد ثابت می‌شود شرعاً هم مطلوبیت دارد. این‌یک جهت.

ممکن است بعضی روایات را هم کسی بگوید ظهور در امر باطنی دارد. این روایاتی که در باب 92 در کتاب ایمان و کفر بحارالانوار در باب حسن خلق آمده که قبلاً هم بحث کردیم این روایات که تعداد زیادی هم دارد غالباً حسن خلق آمده است که بعید نیست بگوییم ظهورش در همان رفتارهاست. اما در مواردی یکی دو مورد هست که ممکن است کسی بگوید حسن خلق مقصود امر درونی است. قرائنی دارد. متأسفانه شماره را ننوشته‌ام. لذا اگر حسن خلق را به‌عنوان پدیده درونی بخواهیم تعیین و تکلیف کنیم هم حکم عقل است و هم شاید بعضی روایات را حمل بر حسن خلق باطنی کنیم گرچه عمدتاً ظاهر در حسن رفتاری است. لذا حال و ملکه درونی هم می‌شود حکم داشته باشد.

## اشکال: آیا حسن خلق پدیده روانی واحده است؟

می‌شود سؤال کرد که در حسن خلق شاید پدیده روانی روشنی نداشته باشیم. برخلاف حسد. مواردی داریم که روشن است ملکه وجود دارد و رفتارها منبعث از آن‌اند ولی در حسن خلق ممکن است کسی بگوید این رفتارهای نیکو در ارتباطات برآمده از ملکات متعدده‌ای است و ترکیبی از آنها پشتوانه صدور این افعال است اما اینکه بگوییم بسته این افعال ملکه واحده دارد ممکن است کسی بگوید این‌طور نیست. برخلاف کبر که حالت روحی واحد است. این حالت مجموعه رفتارهای قولی و فعلی را تولید می‌کند اما حسن خلق معلوم نیست با یک ملکه معینی در ارتباط باشد و همیشه هم ممکن است با ملکه در ارتباط نباشد بلکه بافکر یا تلقی یا تفسیر یا افعال درونی آن افعال ظاهری صادر می‌شود پس امر واحدی نداریم که بگوییم ملکه معینه واحده مرتبط است و عامل و علت مجموعه افعال ظاهری است تا اینکه راجع به آن صحبت کنیم که استحباب دارد تحصیل و حفظش یا ندارد. ممکن است کسی این تردید را ازلحاظ تردید روان‌شناختی انجام دهد.

## جواب: انواع ملکات درونی

جواب این مسئله دو نکته است. یکی اینکه ما در احوال و حالات و ملکات درونی باید توجه کنیم دو قسم داریم:

1. حالات و ملکات درونی پایه مثل کبر و حسد که شاید این‌طور باشد.
2. حالاتی که برآمده از چندهای دیگر است. بر اساس چند ملکه و تصویر و فعل باطنی روحیه‌ای پیدا می‌شود. حسن خلق که می‌گوییم ملکه است احتمالاً از قبیل اوصاف پایه اولیه یا تقریباً اولیه شاید نباشد و برآمده از علم و تصور از بیرون و بقیه که تصوری از ارتباطش با بیرون دارد از این‌ها باشد ولی نهایتاً روحیه می‌شود. ملکه که می‌گوییم یعنی فعل به شکل عادی از او صادر شود. یصدر الفعل عنه بلارویه و سهوله. لذا ملکه و حالت درونی شکل می‌گیرد منتها از قبیل حالات پایه اولیه شاید نباشد.

سؤال:ملکه درونی است یا رفتار بیرونی است؟

جواب: درونی است. حسن خلق‌های ظاهری برآمده از یک‌حالتی که در آن آرامش و خوش‌بینی است و حالت ویژه‌ای است که این‌ها را تولید می‌کند. البته همیشه در رابطه فعل و وصف درونی تلازم درونی نیست. خیلی وقت‌ها ملکه کبر نیست ولی رفتار متکبرانه از او صادر می‌شود و گاهی ملکه هست ولی صادر نمی‌شود. ازاین‌جهت سؤال شما خوب است ولی باید دقت کرد روحیات و ملکاتی که موجب می‌شود صدور فعل به سهولت باشد درجاتی دارد بعضی حالت پایه‌اند بعضی ثانویه‌اند ولی بالاخره مجموعاً وصفی شکل می‌گیرد که از قبیل دوم است و حتماً امر باطنی هست. این‌یک. ثانیاً اینکه حتی اگر بگوییم یک وصف ثابت ملکه واحده‌ای اینجا نداریم باز آن حالات متعدده و متفرقه‌ای که روی صدور این رفتارها اثر می‌گذارد همان‌ها را می‌شود بحث کرد که تحصیلش خوب است. ازاین‌جهت است که بعید نیست بگوییم مصداقا این ملکات هست و هم استحباب دارد.